

## نخستین شهرياران ساسانی و مسأله به تخت نشینی نرسی

دکتر حمید کاویانی پویا، عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان

### چکیده

ساسانیان پس از کسب قدرت، در تمرکز بخشی به دولت مرکزی و پراکندن و رسمیت بخشی به دینی دولتی کوشیدند، اما این اهداف سیری طبیعی و مداوم را نپیمود بلکه شهريارانی چون نرسی به عنوان شهرياری که قدرت را از رقیب خویش بهرام سکانشاه ستاند، برخلاف برادر و برادرزاده اش (بهرام اول و بهرام بهرامان)، نه تنها دین مردانی چون کرتیر را بر نکشید بلکه در آزادی بخشی به فعالیت های مانویان نیز کوشید و سیاست دستکرت ساختن ایالات غربی را به کنار نهاد. البته این همه نه به دلیل این بود که نرسی این شهرياران را غاصب حق خویش در امر سلطنت می دید؛ بلکه به منظور جانبداری دستگاه دینی از بهرام سکانشاه، کاستن از قدرت دین مردانی چون کرتیر و نیز یافتن حامیان داخلی در مبارزه با روم انجام گرفت. بنابراین در این مقاله مقابل فرضیه هایی که برخی پژوهشگران در چگونگی تاج خواهی نرسی و دشمنی وی با جانشینان شاپور اول، ارائه داده اند و اقدامات این هفتمین شهريار ساسانی را با توجه بدین نگرش و سیاست توجیه و تعبیر کرده اند، سعی می شود با توجه به نگاره ها و رخدادهای موجود و همچنین مقایسه عملکرد نرسی با شهرياران پیشین، با رویکردی توصیفی - تحلیلی به پرسشهایی چون نحوه قدرت گیری نرسی که به زعم برخی بحران جانشینی در بین نخستین شهرياران ساسانی قلمداد گردیده است و سرانجام سیاست داخلی نرسی پرداخته شود.

**واژگان کلیدی:** نرسی، بهرام، سکانشاه، بحران جانشینی، کرتیر.

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۵

E-mail: kavyani@uk.ac.ir

### مقدمه

فرزندان بانیان دولت ساسانی (اردشیر و شاپور اول) که بعد از ایشان بر اریکه قدرت تکیه زدند، اگر چه با سلطنت کوتاه خویش و ضعف‌های نظامی که در مقابل خصم دیرین - رومیان - از خود نشان دادند باعث فترتی در دوره ساسانیان گشتند (۲۷۱-۳۰۹ م.)، اما با اقدامات و امور صورت گرفته در این دوره باعث تحولات و دگرگونی‌هایی گشتند که این رخدادها تا پایان عمر سلسله ساسانیان با پستی و بلندی، ظاهر خود را حفظ نمود؛ از جمله این امور قدرت‌گیری روحانیت و نمودار گشتن نقش این گروه مذهبی در اقدامات سیاسی و مذهبی جامعه ساسانی و تلاش ایشان در رسمی گشتن دینی واحد در سراسر قلمرو ساسانی است در این دوره با جابه‌جایی سریع پادشاهان و مدت کوتاه سلطنت ایشان، بحران‌هایی در امر جانشینی تصور می‌گردد و تحت همین شرایط است که خصم دیرین ایران (روم)، اوضاع آشفته ایران را برای تاخت و تاز در مرزهای ساسانی مغتنم می‌شمارد. بر این اساس یکی از نکات مهم در این دوران مسئله جانشینی شهریان ساسانی پس از روزگار شاپور اول تا به تخت نشینی شاپور دوم می‌باشد که موجب ایجاد فرضیه‌ها و نظریه‌هایی از سوی برخی پژوهشگران شده است و هر یک به زعم خویش یکی از فرزندان و یا فرزند زادگان شاپور اول ساسانی را جانشین برحق و دیگری را غاصب تخت و تاج فرض کرده است. در این میان به تخت نشینی نرسی فرزند شاپور اول و چگونگی قدرت‌گیری وی و رخدادهای این روزگار از مباحث و موضوعات مهمی است که سرآغاز دوران ساسانی را با شک و شبهه و ابهام روبرو ساخته است. در واقع چگونگی به قدرت رسیدن نرسی با ستاندن تخت پادشاهی از بهرام سکانشاه و برکنار ساختن وی و دین مردانی چون کرتیر به عنوان همراهان سکانشاه و همچنین نگاره‌هایی که توسط این هفتمین شهریار ساسانی (نرسی) پدید آمده، موجب گردیده است که برخی پژوهشگران نرسی را جانشین برحق شاپور اول و یا مقدم بر برخی از برادران خوانده و دستیابی وی را به قدرت، حقی بدانند که از مدتها قبل از دست رفته بود. اما جریان به تخت نشینی نرسی نیز خود مسائلی را روشن می‌سازد که وضعیت جامعه و ایالات ساسانی را در دوران فترت به درستی به تصویر می‌کشد که با بررسی نحوه قدرت‌یابی نرسی سعی می‌گردد، بدان پرداخته شود.

### بحران جانشینی در عصر نخستین شهرياران ساسانی و خیزش نرسی برای قبضه قدرت

بدانگونه که گزارش ها و اسناد تاریخی شهادت می دهند، پس از مرگ شاپور اول، به ترتیب دو فرزندش هرمزد اول (۲۷۲م) و سپس بهرام گیلانشاه (۲۷۳م) بر تخت تکیه زدند و آنگاه بهرام بهرامان (۲۷۶م)، فرزند بهرام اول جانشین پدر گردید که هر یک به مدت کوتاهی شهرداری نموده و با ضعف خویش و بحران ها و مدعیان داخلی موجب رخدادهای نامطلوبی برای ایران زمین شدند. تا اینکه بهرام سوم بر تخت تکیه زد و این امر موجب هواداری و حمایت برخی بزرگان و ایالات از نرسی، فرزند دیگر شاپور اول، گردیده و در نهایت به تخت نشینی نرسی و سرنگونی بهرام سوم (سکانشاه) انجامید. در واقع پس از بهرام دوم که دورانش با تهاجمات خارجی، مدعیان داخلی و برخی دگرگونی های مهم در سیاست دینی (همچون هلاک ساختن مانی و برکشیدن کرتیر) همراه بود، بهرام سکانشاه به عنوان جانشین واقعی پدر بر تخت جلوس نمود. وی نیز همچون پدر و نیای خویش احتمالاً از حمایت کرتیر و فردی به نام وهونم (وهنام، بهنام)، پسر تتروس، برخوردار بود که ریاست امور اقتصادی (فرمادار) سراسر شاهنشاهی ایران را بر عهده داشت (۱). اما در این برهه از زمان، نرسی که از لحاظ سنی و شاید مقام و مرتبه از سکانشاه برتر بود و تقریباً تمام برادرانش تجربه به تخت نشینی را کسب کرده بودند، مدعی می شود که وهنام (wahnām)، پسر تتروس (Tatrus)، دیهیم پادشاهی را بدون هیچ مجوزی گرفته و به بهرام سوم پادشاه سیستان داده است - با وجود اینکه بهرام سکانشاه به طور قانونی جانشین پدر شده بود و این از نگاره های بهرام دوم به خوبی پیداست - (Klima, 1988:517). وی در آغاز کتیبه اینگونه می نویسد: «وهونام پسر تتروس، خود با خیانت و [به یاری] اهریمن و دیوان... دیهیم نهاد و در آن امر نه ما مورد مشاوره قرار گرفتیم [نه] دیگر شاهزادگان مورد مشاوره قرار گرفتند.» و حتی کسانی را که مخالف او باشند را تهدید نموده است (عریان، ۱۳۸۲، بند ۱-۱۳۳، ۵). Humbach and Skjærvø, 1983: 3.

با توجه به این مطلب می بینیم که در آغاز، صحبت از اختلافی است که از طرفی بین نرسی و شاهزادگان همفکر او و از طرف دیگر بین بهرام و وهونم و احتمالاً کرتیر (حاکمیت موبدان) وجود دارد که با به پادشاهی رساندن بهرام سکانشاه بدون جلب رضایت دیگر شاهزادگان، موجب نارضایتی شدید نرسی و همفکرانش گشته اند. از اینرو مخالفان سکانشاه، که به قول نرسی «از قدیمیترین اعضای دربار سلطنتی و عضو خاندان نجبا بودند به نرسی پیامی نگاشته و از او خواستند از ارمنستان بیاید، تخت و تاج و شکوه الهی نیاکانش را بازگرداند، از بدکارانی که آن را غصب کرده اند» (Humbach and Skjærvø, 1983, band, 16-18: 3) در واقع نرسی در آغاز کتیبه پایکولی (۵-۱)، خود را در رای به

سلطنت سکانشاه، همدریف دیگر شاهزادگان می‌داند، از طرفی می‌دانیم که نرسی در پیکار خود به خاطر تاج و تخت به همدلی و پشتیبانی شهرها و دولتهای میانرودان از جمله: الرها، بوسپا و یا انطاکیه» امیدوار بود و شاهان و فرمانروایان هروانیکا (استان نیمه وابسته ای نزدیک حیره در میانرودان)، پاردانا (در سرزمین های ماد)، استان ابگاران (نزدیک الرها)، شیخ یا شاه قبایل لخمی (لوکونین، ۱۳۷۲، ۱۹۰) و غیره در این امور او را یاری می‌دادند. این سؤال در اینجا مطرح می‌گردد که چرا باید این فرمانروایان و شاهزادگان علیه حکومت بهرام سکانشاه برخیزند؟ با توجه به متن کتیبه، علی‌رغم تخریب و ریختگی برخی کلمات و حروف، از زبان نرسی چنین بر می‌آید (1-5-a- $\pi$ ): «...سکانشاه دیهیم بر سر نهاد... او می‌خواست در آن مقام و نیز پیش از آن آنرا به بدست آورد...» (؟) تا بزرگان و آزادان را بکشد و سرزمین گرمیان را بدهد و از سوی آنها... و گرمیان آنرا دستگرد سازند و هنگامی که از سوی خود من آن دستگرد قطعی شده باشد، آنگاه سکانشاه... سنت خوبی بر سازد (؟)» (عریان، ۱۳۸۲: ۱۳۳) همانگونه که می‌بینیم به ادعای نرسی، بهرام سوم قصد دستکرت ساختن و به زیر سلطه مستقیم خود در آوردن سرزمین‌هایی را دارد که پیش از این تا حدودی نیمه مستقل بوده‌اند. بیشتر این ولایات در میانرودان واقع بودند و اگر کمی به عقب برگردیم می‌بینیم که کرتیر به هنگام قدرت و در روزگار شهریاری دو بهرام پیشین بیشتر اصلاحات خود را در غرب کشور انجام داد و بیشترین اقلیت‌ها در این مناطق از تعصب کرتیر در زمینه دینی ضربه خوردند (عریان، ۱۳۸۲، بند ۱۰: ۱۳۳. شمیمان، ۱۳۸۴: ۲۹) با توجه به اینکه این مناطق دارای بیشترین اقلیت‌های دینی بودند، تا آنجا که دوراوریوس که ابتدا به دست شاپور تسخیر شد، ده‌ها عبادتگاه ایرانی و انیرانی در خود داشت و مانویان نیز به تعداد فراوانی در آنجا سکونت داشتند و از طرف دیگر میانرودان مهمترین و حساسترین منطقه ای بود که خصم دیرین ایران، امپراطوری روم، همواره بدان نظر داشت و طی دو نبرد پیشین در روزگار بهرام اول و دوم (۲۸۳ م) متحمل ضربه شدید و آسیب فراوانی گشته بود (نک: گیون، 1373: ۱۴؛ سایکس، ۱۳۳۵: ۵۵۶؛ Agathias: 38). پس این دلایل کافی می‌نمود تا مردم این منطقه در صف مخالفان سکانشاه فرزند بهرام دوم و حاکمیت دینی کرتیر که در بین یاران وی بود و از رفتار وی دل خوشی نداشتند، قرار گیرند. همچنین در بین مخالفان سکانشاه باید بزرگان و دولت مردانی را قرار داد که طبق گزارش نرسی، در پایکولی مورد مشورت وهنام قرار نگرفته و در مجلس تاجگذاری که بسیار مهم می‌نمود، شرکت داده نشده بودند. بنابراین در این دوران و با قدرت‌گیری دستگاه دینی، نجبایی که قدرت و مقام خود را در خطر می‌دیدند، می‌بایست در مقابل جبهه دین مردانی چون کرتیر و دولت مردانی چون وهنام، با علم کردن نامزدی چون نرسی، بایستند. در این بین در میان حامیان عالی رتبه نرسی که او را

می توان مقابل وهونم قرار داد و تا حدودی نقشی همتای وی به آن داد «بیدخش پاک» می باشد که به گفته هینتس نشان هلال ماه و ستاره بر تصویر آن در نگاره ها وی را ساتراپ گرجستان می نمایند (هینتس، ۱۳۸۵: ۲۸۴؛ ۵۱۶؛ Shahbazi, 1988: 516)

### مسأله به تخت نشینی نرسی

در مورد ادعای نرسی برای تخت سلطنت، سخنان بسیاری از سوی پژوهشگران نوشته شده است و اکثراً او را معترض به پادشاهی بهرام ها دانسته اند (دریایی، ۱۳۸۳: ۲۹-۲۷) (۲) در اینجا لازم به ذکر است که با توجه به اینکه طرفداران نرسی جدا از دستکرت های شاهی بودند در این میان بزرگانی همچون افراد نظامی و دارای مقام های نظامی؛ از جمله: «ارگبد شاپور، بیدخش پاک، هزاربد (رئیس گارد شاهی؟) اردشیر، اردشیر سورن»، از اولین یاری کنندگان نرسی بودند (Humbach and Skjærvø, 1983, band: 22-31: 3) و وی نیز به عنوان «شاه ارمنستان» در واقع «فرمانده کل» نیروهای نظامی ایران بود و همچنین از ضعف نظامی دوران دو بهرام این گروه ها و ولایات (به دلیل آسیب وارده بر آنها) بسیار ناراضی بودند و اینکه نرسی بزرگترین مخالف خود را وهونم (فرمتار) و نه کرتیر می داند، می توان نتیجه گرفت که مسأله دعوی نرسی به حق پادشاهی خود پیش از بهرام ها، تا وقتی که ثابت نشده است؛ جایی برای طرح این فرضیه باقی می گذارد که نظامیان و مناطق متضرر از نبود نیروی مرکزی قوی (و فاقد نیروی نظامی نیرومند)، دست به کودتایی بر علیه پادشاه ضعیف النفس (سکانشاه) زدند که توسط نیروی اقتصادی اداره گردیده و وهونم در رأس آن قرار داشت و احتمالاً به یاری نیروی مذهبی که کرتیر موبد در رأس آن بود، امور را سرسامان می داد.

از طرف دیگر ما تصویر نرسی را در کتیبه های متعلق به بهرام دوم می بینیم. تصویر نرسی در نگاره نقش رستم، آخرین چهره سمت راست می باشد و حتی در نگاره برم دلک که برخی آن را صحنه تاجگذاری بهرام دوم می دانند، نرسی در حالیکه به برادر زاده اش «اردشیر آناهید» که به ازدواج بهرام دوم در آمده است، یک گل نیلوفر [انار] می دهد به نشانه ی تبریک و موافقت با ازدواج خواهر و برادر به فرمانروایی رسیده (هینتس، ۱۳۸۵: ۲۹۳-۲۹۲)، (۳) نشان داده می شود و این تصاویر نرسی در کتیبه های بهرام دوم و دستکاری نشدن این آثار بعد از به حکومت رسیدن نرسیدند، لیلی بر مشروع و قانونی بودن حکومت های بهرام اول و دوم از دیدگاه نرسی است و می توان در این مورد تنها مخالفت نرسی با بهرام ها را ضعف و فتور آنها در اداره مملکت دانست که این باعث گردید نرسی خود را از آنها در اداره مملکت با توجه به طغیان ها و شکست های ایران در مقابله با رومیان در زمان بهرام ها برتر ببیند

و شاید یکی از دلایلی که وی پس از به تخت نشینی در صدد استرداد مناطق از دست رفته در هجوم به امپراطوری روم برآمد، همین اثبات در بی لیاقتی بهرام ها و شجاعت و شایستگی خود که توسط نیروی نظامی بر روی کار آمده بود و انتظار چنین کاری نیز آنان از وی داشتند، بوده باشد و نباید در مورد قانونی ندانستن و مشروع ندیدن سلطنت بهرام ها از سوی نرسی و غصب سلطنت از سوی ایشان، حداقل تا دستیابی به منابع مهم در این زمینه به قطعیت، سخن به میان آورد.

با این همه برخی دست بردن نرسی در کتیبه بهرام اول در بیشاپور را (بنگرید به: گیرشمن، ۱۳۷۸: ۱۱۵-۱۱۴)، دلیل بر غاصب دانستن سلطنت بهرام از سوی نرسی دانسته اند. حتی اگر ما این دستکاری را بپذیریم با این پرسش روبرو می شویم که آیا دستکاری یک کتیبه می تواند دلیلی بر ناحق دانستن پادشاهی بهرام اول از سوی نرسی باشد؟ اگر اینگونه بود چرا نرسی دیگر کتیبه های این پادشاه غاصب! را تخریب نکرد و در آن دست نبرد؟ و همانگونه که گفتیم حتی تصویر وی در کتیبه های بهرام دوم نیز دست نخورده باقی ماند.

همچنین برخی پژوهشگران از کتیبه های نرسی که بازگشتی به آیین تاج ستانی قبل از بهرام ها را نشان می دهد و اینکه نرسی خود را مستقیماً از دودمان اردشیر می نامد، دلیلی بر غاصب دانستن بهرام اول از دید نرسی تصور کرده اند. در مقابل این فرضیه مطرح شده باید متذکر گردیم که نرسی نام اهورامزدا را همواره در کنار نام آنهایتا (کتیبه ی پایکولی، بند ۶) می آورد و سنت آنهایتا را دوباره حیات می بخشد که نشانه ای از پذیرفتن کامل این ایزد همانند دوره دوبرهه پیشین می باشد و همچنین کنار رفتن پرستار معبد آنهایتا از عناوین خاندان سلطنتی (با دادن این عنوان به کرتیر) در زمان بهرام دوم انجام گرفت نه در سلطنت بهرام اول (دوشن گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۰. دریایی، ۱۳۸۳: ۲۶) (۴) علاوه بر این در سکه های بهرام، عبارت «از دوده ایزدان ارتخشیر» (لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۷۱) (۵) را می بینیم که همانند عنوانی است که نرسی به خود می دهد و شاید نرسی به تقلید بهرام، این عبارت را در سکه های خویش آورده است همانند آوردن تصاویر خانواده خویش در سکه ها که تقلیدی مستقیم از سکه های بهرام دوم بود بنابراین این علائم روی سکه ها و نگاره ها را نمی توان دلیلی بر اثبات فرضیه غصب سلطنت نرسی از سوی بهرام ها محسوب داشت.

باری نرسه (۲۹۳-۳۰۳ م) مبارزه برای دستیابی به تاج و تخت شاهی را آغاز کرد و حتی پیش از اینکه با نام شاهنشاه بر تخت نشیند به ضرب سکه پرداخت و فرمان ضرب دینارهای طلا را که حق ضرب آن تنها ویژه شاهنشاه بود، صادر نمود. لوکونین در این مورد می نویسد: «تا آن روزگار کسی به این حق شاهنشاه تجاوز نکرده بود و نرسه نخستین فردی بود که دست به این کار (ضرب سکه

طلا) زد» (لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۸۹). اما همانگونه که می دانیم هرمزد کوشانشاه نیز در قیام خود علیه بهرام اول، سکه های طلا و برنز و نقره ای و حتی مسی ضرب کرد. (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۵۹. " , Shahbazi, 2004: 66). نرسی دو نوع سکه در ارمنستان ضرب کرد که در یکی از این سکه ها او با همسرش نمایان می گردد (به تقلید از سکه های بهرام دوم) و در دومین سکه ها، دیهیمی با نوار عمودی (پر) بر سر گذاشته که نشان ویژه شاهنشاهی است. ضرب اینگونه سکه ها دعوت مستقیم به ستیز بود (دوشن گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۳) و اگر چه نرسی هنگامی که بهرام دوم هنوز زنده بود، دست به تدارک برای تغییر دولت زد. اما بعد از مرگ بهرام و با یافتن همراهان و حامیانی برای خویش، بی درنگ سکه ها و قیام علنی خود را آشکار ساخت.

با توطئه بزرگان، نرسی که در ارمنستان بود البته بخش زیادی از ارمنستان در حمله کاروس در سال ۲۸۳ م. به دست رومیان افتاده بود و در این دوران نرسی باید در منطقه کوچکی حکمروایی داشته باشد و این نیز از دلایل نارضایتی نرسی از پادشاهی بهرام دوم و مخالفت با روی کار آمدن فرزندش بود (Rawlinson, 1876: 110) به دعوت شهرداران و شاهزادگان [و بزرگان و آزادگان]، پارسیان و پارتیان... (پایکولی، بند ۸) راهی ایران شهر گردید (عریان، ۱۳۸۲: ۱۳۴-۱۳۳ Humbach and Skjærvø, 1983: 3-4). (۶) وی پیشاپیش، فردی را که عنوان فرمانروای «اندیکان» داشت، به سوی بهرام سوم و وهنام برای پذیرش صلح فرستاد، اما وهنام و بهرام سوم که آذر فرنیخ شاه میشان نیز آنها را یاری می کرد، از خوزستان که مرکز فعالیتشان بود، قصد حرکت به ارمنیه یا تیسفون را داشتند (نصراله زاده، ۱۳۸۴: ۱۹۴) چنین به نظر می رسد که پشتیبانی شاه میشان اهمیت فراوان داشته است. سپاه نرسی به سوی تیسفون تاخت و فرماندار «وهنام» نیروی کافی برای جلوگیری از نفوذ سپاه نرسی در اختیار نداشت، به هر تقدیر او بار دوم پیامی به شاه میشان فرستاد و از او تملک فوری خواست. آسورستان توسط سپاه نرسی تصرف شد، نرسی پیامی به بزرگان برای به رسمیت شناختن شاهنشاهی خود فرستاد، و پیشنهاد کرد تا به اردوگاه او بیایند، ولی «خواتواندیکان، وهنام و سکستان شاه... که دشمن او بودند به آسورستان نرفتند» (Humbach and Skjærvø, 1983, band 32-35: 3) با پیشروی به سوی پایتخت، تیسفون به دست نیروهای نرسی افتاد، برخی معتقدند که احتمالاً در این میان به خاطر تصرف پایتخت ایران، جنگی در نگرفته باشد (لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۹۲)، اما باید برخوردی بین موافقان و مخالفان نرسی پیش آمده باشد، خود نرسی در کتیبه پایکولی در مورد اسارت وهونام، اشاره ای به جنگ بین طرفین می کند و می گوید (پایکولی بند ۷-۱/F): «وهونام را گرفتند و بستند و اوبرخی، مجروح... به دربار آورده شد... و سکانشاه هنگامی که دانست که وهونام [گرفتار و بسته

شده) (در اینجا مطالب به دلیل ریختگی قابل فهم نیست اما یک خط پایین تر در ادامه می‌آید که) ... به طور قاطع با او جنگیدیم...» از این مطالب و با توجه به اینکه وهونم و میشانشاه تا آخرین لحظه تسلیم نشده و به حمایت از بهرام سکانشاه می پردازند، باید وقوع جنگی را احتمال داد؛ اگر چه می توان گفت که چندان زدوخورد، سخت و خونین نبوده است در مورد عاقبت کار بهرام سکانشاه به دلیل فروریختگی و آسیب کتیبه پایکولی چیزی دانسته نیست، اما تمام منابع کلاسیک به بر کناری آرام سکانشاه (که با مرگ وی انجام گرفت) و واگذاری پادشاهی به نرسی که او را برادر یا فرزند سکانشاه دانسته اند اشاره دارند (ثعالبی، ۱۳۷۳: ۳۲۵؛ آثارالباقیه، ۱۳۵۲: ۱۷۰؛ نولدکه، ۱۳۷۸: ۸۱).

و این را می توان دلیلی بر کشته نشدن بهرام به دست نرسی دانست، بر خلاف وهونم و میشان شاه که اعدام گردیدند. در این باره حتی برخی پژوهشگران معتقدند که سکانشاه ظاهراً بعدها تا مدتی در نواحی شرقی ایران فرمانروایی محلی یافته است (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۲۵۵؛ زرین کوب، ۱۳۸۲: ۴۴۵). نرسی پس از اینکه به یاری بزرگان و هواداران خود، سکانشاه و حامیان وی را درهم شکست، در سال ۲۹۳ میلادی، به تخت سلطنت جلوس نمود. در مورد به تخت نشینی نرسی برخی به جدال بین او و برادرش هرمزد اشاره کرده اند که بالاخره با فائق آمدن نرسی بر برادر، تخت سلطنت برای او مسلم گردید. (سایکس، ۱۳۵۵: ۵۵۷؛ پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۸۸؛ Rawlinson, ibid: 116) که البته در مورد این جدال در منابع و متون قدیمی سخنی گفته نشده است و احتمالاً خلطی بین جدال بهرام دوم با هرمزد کوشانشاه و نرسی و هرمزد شده است و خیزش هرمزد کوشانشاه بر علیه بهرام دوم را به این دوره (سلطنت نرسی) نسبت داده اند. قبل از سلطنت در زمره فرزندان شاپور اول در کتیبه کعبه زردشت، دو بار از نرسی نام به میان آمده است. در بخش اول (بند ۱۹-۱۷) از صاحب امتیازاتی است که یک «آتش هوسرو» (=خسرو) به نامش توسط شاپور اول نشانده می شود و نام او بعد از نام دیگر برادران بدین گونه ذکر می گردد: هرمزد، شاپور میشان شاه و نرسه، شاه هند، سگستان و تورستان. (Shayegan, "2004, p:462) در بخش دوم نیز که شاپور اعضای خانواده سلطنتی را نام می برد که به خاطر روانشان قربانی هایی نموده است (بند ۲۹-۱۹) باز نام نرسی در آخرین مرتبه، بعد از نام برادرش ذکر می شود: ورهران شاه گیلان، شاپور شاه میسن و نرسه شاه سگستان.

همانگونه که می بینیم، نرسه هنگام سلطنت پدر، به حکمرانی قسمت شرقی ایران هند، سگستان و تورستان گماشته شده بود. اما بعد از روی کار آمدن بهرام اول، حدود سال ۲۷۶ میلادی، بهرام دوم عنوان سگستان شاه را یافت و اداره استان هایی که در گذشته نرسی بر آنها فرمانروایی داشت، به بهرام دوم واگذار شد و فرمانروایی بر ارمنستان به نرسی داده شد. آورده اند که عنوان شاه بزرگ ارمنیه



به کسی داده می شد که مقام دوم کشور، پس از شاه را داشته و در واقع جانشین بعدی، به گفته آگاتانگوس صاحب این عنوان بوده است (Agathangelos, 1976: 35). هیچگونه تأییدی بر این سخن موجود نیست، زیرا ما قبل از این به غیر از «هرمزد اردشیر» که عنوان شاه ارمنیان را داشته (نک: کاویانی پویا، ۱۳۸۹: ۸۲)، شاهزاده ای را که قبل از پادشاهی دارای این عنوان باشد، سراغ نداریم؛ حتی هرمزد اردشیر را برخی شاه خراسان دانسته اند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۲۷؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۵۹)، از طرف دیگر چه لزومی داشت که بهرام دوم فرزند خود را به حکومت سکستان بگمارد، اگر ارمنستان به عنوان ولیعهد نشین تعیین شده بود؛ در حالیکه وی تصویر فرزندش را به عنوان ولیعهد خویش همواره در سکه ها و نگاره های خویش می آورد و به تخت نشینی او به یکباره اتفاق نیفتاد و از قبل مشخص شده بود. پس در مقابل این ادعا که ارمنستان، منطقه ای ولیعهد نشین بوده است، به دلیل اینکه بعد از این تاریخ تا اواخر دوره ساسانیان نیز به موردی بر نمی خوریم که ولیعهد ساسانی در ارمنستان مستقر باشد، صحبتی به قطعیت به میان نمی توان آورد و این گمان احتمالاً از اینجا بر می آید که ارمنستان در دوران پارتیان به عنوان ایالت درجه دوم بوده است و «شاه ارمنستان، مرد دوم پادشاهی پارتیان به شما ر می آمد» (آگاتانجلوس، ۱۳۸۰: ۳۰) بر این اساس مورخان ارمنی در اهمیت بخشی به ارمنستان در عصر ساسانی نیز همان دیدگاه پیشین را تداوم بخشیده و تعمیم داده اند و برخی پژوهشگران نیز بر اساس آن نرسی را جانشین برحق شاهان پیشین تصور کرده اند (دریایی، ۱۳۸۳: ۲۹-۲۵). با وجود این ارمنستان به دلیل دارا بودن اهمیت سوق الجیشی (به عنوان مرکز نظامی و نظامیگری)، اهمیتی کمتر از شرق ایران نداشت و حتی به دلیل ادعای روم بر این منطقه و اینکه همواره مرکزی برای اغتشاش و مخالفت بر علیه حکومت ساسانی بود، طرف توجه بیشتر دولت ساسانی قرار داشت.

با روی کار آمدن بهرام دوم، نرسی همواره در منطقه تحت سلطه خود با عنوان «بزرگ ارمنستان شاه» به حکمفرمایی خود ادامه می داد، اما با شکست بهرام از کاروس و جدا گشتن قسمت زیادی از ارمنستان و الحاق آن به امپراتوری روم، نرسی به یکباره قدرت خود را که وابسته به منطقه تحت حکومت خود بود، از دست داد و به دلیل اینکه منطقه جدیدی برای حکمرانی او در نظر گرفته نشد، کینه دربار بهرام را به دل گرفت و با قیام هرمزد کوشانشاه گویا به فکر دستیابی به قدرت افتاد و چندی بعد با کمک بزرگان و مخالفان حکومت بهرام سوم که از فتور و ضعف (بویژه ضعف نظامی) بهرام دوم نیز دلخور بودند، درصدد دستیابی به تخت سلطنت برآمد و با ضرب سکه در روزهای پایانی پادشاهی بهرام دوم این نارضایتی را آشکار نمود و با روی کار آمدن بهرام سکانشاه که در هنگام جلوس، رأی بزرگان و نرسی را نادیده گرفت، بهانه به دست ایشان افتاده و او که از چندی پیش درصدد کودتایی برای

دستیابی به سلطنت بود، با هم عقیده دیدن دیگر ناراضیان با هدف خویش، به این کار مصمم گشت. در واقع بزرگان ساسانی، رفتار وهنام و نقش پررنگ او را که گویا در برداشتن سکانشاه به پادشاهی (احتمالاً وهونام، سکانشاه را در قبضه قدرت خویش در آورده بود) و نادیده گرفتن حق دیگر بزرگان برای شرکت در امر جانشینی، به آنها و مقام ایشان توهین کرده بود، بهانه ای برای مخالفت با شاه مورد حمایت او دانسته و همانگونه که بارها در دوره های قبل این رخداد را در تاریخ ایران سراغ داریم با برداشتن فردی دیگر از شاهزادگان ساسانی که نرسی لایق ترین به این امر و برجسته ترین آنها بود - به مقابله با شاه زیرسلطه و دست نشاندۀ وهنام و دیگر رقیبان خود برآمدند و در این مورد باید متذکر گردیم که اگر چه سکانشاه جانشین برحق بهرام دوم بود، اما در گیری بزرگان با یکدیگر و علم کردن فردی دیگر از شاهزادگان سلطنتی (نرسی) باعث نادیده گرفتن حق سلطنت بهرام سکانشاه گردید. نرسی همانگونه که در کتیبه پایکولی ذکر می کند، به انتخابی بودن خویش برای تخت سلطنت معترف است و حتی به انتخاب کنندگان خود می گوید که «به یاد بیاورند روندی را که از اردشیر بدین سو در انتخاب برترین شخص به پادشاهی وجود داشته است» و «بزرگان پس از مشورتی که با یکدیگر می کنند، پاسخ می دهند که نرسی مناسب ترین شخص برای کسب عنوان شاهنشاهی را دارد». نرسی دگر باره پیشنهاد می دهد: «فردی بهتر و شایسته تر از او را برای سلطنت برگزینند که حامیانش با گفتن اینکه وی شایسته ترین فرد برای گزاردن تاج پادشاهی است، برای پادشاهی نامزد انتخابی خویش پافشاری می کنند (Humbach and Skjærvø, 1983, band 64-83, p;4) و نرسی در پایان شهریاری را می پذیرد. (Ibid, band 89-90) (این سخن نرسی در کتیبه پایکولی نیز نکته دیگری در اثبات این سخن است که نرسی سلطنت بهرام اول و دوم را ناحق و آنها را غاصب حق خویش برای تخت سلطنت نمی دانست).

هنگام به تخت نشینی نرسی به گفته وی (عریان، ۱۳۸۲، پایکولی، بند ۵-۱: H/۱۲۶) «همه شاهزادگان [و بزرگان و آزادان] از سراسر استان های ایرانشهر نزد ما [آمدند] و همه استان ها به شهریاری ما... وفادار [ماندند]... و دیگر شهرداران... آنها به زیر فرمان ما در آمدند و سراسر کشور را در راهی نو قرار دادیم و از آنها برخی... خود به دربار ما آمدند و برخی دیگر فرستادگانی گسیل داشتند». در سطور پایانی کتیبه پایکولی نام این فرستادگان و مطیعان که به سلطنت نرسی اقرار دارند، چنین آمده است: «... و قیصر روم... به لابه گری و آستی و آرامش بر ایستادند و شاه کوشان... اسپند و شاه خوارزم و رازگورد شاه و گوند فره شاه و شاه مکران و شاه توران... به و... شاه ماسکیت ها و اییران شاه و شاه سکاها و تیرداد شاه عمرو شاه لخمیان و غیره...». نرسی با کسب قدرت اعلام نمود که همه قدرت

شهرياری و همه کارهای دولتی و دینی از این پس در دست او تمرکز خواهد یافت و متذکر گردید که «اردشیر نیای مابود و به نام ایزدان سراسر کشور را [او] سرشار از افتخار کرد و [هنوز] دگر کس چون او نبوده است». لوکونین می نویسد: این شیوه مراجعه و بازگشت به بنیانگذار و دودمان بی سابقه نبود. پیش از نرسی نیز بارها از این شیوه برای مشروع جلوه دادن حاکمیت استفاده شد. بهرام یکم به همین شیوه توسل جست و فرمان دادتا در سکه و عنوان رسمی او از «ایزدان اردشیر» یاد شود. بهرام دوم نیز از این شیوه استفاده کرد (لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۹۴) پس همانگونه که در پیش آمد، آمدن عناوین و القاب «از دودمان اردشیر» بر روی سکه ها و بازگشت عنوان پرستار معبدآناهیتا به خاندان سلطنتی، دلیلی بر غاصب دانستن بهرام ها از سوی نرسی نمی باشد و لوکونین نیز که بارها این عناوین را از نشانه های مخالفت نرسی با بهرام ها ذکر می کرد، همانگونه که در بالا ذکر شد، این کار نرسی را به طور غیر مستقیم تقلیدی از شیوه بهرام ها می داند.

### اقدامات نرسی و سیاست دینی وی پس از کسب قدرت

نرسی در قلع و قمع کردن مخالفان خود که دم از سلطنت سکانشاه می زدند و از انتخاب وی برای شهرياری (پس از بهرام دوم) باز پس زده شده بودند تا بدانجا پیش رفت که از دو دودمان «خواتوهای اندیکان» که یکی از دودمان های دیرین ایران بود و «دودمان کارن» که از قدیمی ترین و مشهورترین دودمان های کشور بود، از این تاریخ به بعد در مآخذ روزگار ساسانی دیگر هیچ نامی دیده نمی شود (لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۹۸) و این نشان از تحول و دگرگونی است که در مراتب دودمان های بزرگ که در روی کار آمدن نرسی جبهه موافق و مخالف گرفته بودند، پیش آمد. نرسی نیز با عنوان «شاه میشان، وهنام و حامیانش» بدین دسته مخالف اشاره می کند (Humbach and Skjærvø, 1983, band; 41-43: 4) و این مورد بر اثبات این نکته که روی کار آمدن نرسی در نتیجه توطئه و کودتای بزرگان بر علیه وهونم و دیگر درباریانی که سکانشاه را نامزد پادشاهی کرده و قدرت را به تمامه در دست گرفته بودند و سعی در زدودن نفوذ دیگر بزرگان در حوزه سلطنت را داشتند، برهانی دیگر است. در واقع به طوری این جدال بین حامیان و یاری دهندگان دو شاهزاده ساسانی سنگین و شدید بود که دودمان هایی مهم که در فهرست دودمان های بزرگ کشور مقام یکم را داشتند، به یکباره بعد از این کودتا تا پایان عصر ساسانی دیگر نام و نشانی برجسته از خود برجای نگذاشتند و از مقام بزرگی و صاحب منصبی پایین کشیده شدند.

با این حال این رخدادهای و اقدامات نرسی را نباید نشانگر دشمنی نرسی با شهریاران پیشین به ویژه بهرام اول و دوم نگریست؛ زیرا از منابع و متون قدیمی اثری که نشان از تغییر و تحولات عمیق در دوره نرسی باشد، سخنی شنیده نمی‌شود، بلکه تحولات رخ داده بیشتر متوجه برخی «اعاظم و نجبا» و البته دین مردانی است که در کشمکش قدرت، با جناح مخالف (سکانشاه) همراه بوده‌اند. در این بین «گردیزی» در کتاب خود اشاره‌ای به تغییر نگرش و رویکرد نرسی از دوره پیش از حکومت خود دارد که در تأیید رفتار مخالف نرسی با رفتار بهرام‌ها مورد توجه و اهمیت می‌باشد. وی می‌نویسد: «چون نرسی به پادشاهی بنشست، رسم‌های نیکو سیرت بود و رسم‌های جد و پدر را برداشت و رعیت را تالف کرد و بر رعایا عدل و داد کرد.» (گردیزی، ۱۳۶۲: ۷۰-۶۹) خواندمیر نیز عنوان می‌کند که نرسی طایفه‌ای را که در زمان بهرام دوم بر سر کار آمده بودند برداشته و با نواختن مردمان اصیل به همه جا عاملان کاردان روانه ساخت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۲۲۹). رجیبی منظور میر خواند از «طایفه» را «باند» کرتیر می‌داند. (رجیبی، ۱۳۸۲: ۱۵۰) با این حال به این نگرش (در افتادن نرسی با روحانیان مزدیسنی و منافع آنها) باید با احتیاط نگریست؛ زیرا هر چند احتمالاً نرسی در ذهن خویش در صد کاستن از قدرت دستگاه دینی و محو نام کرتیر بود، اما در آغاز به دلیل قدرت دستگاه روحانیت که جای پای محکم در دولت ساسانی برای خود ایجاد کرده بودند، اقدام سریع به این کار ممکن نبود و شاید به این دلیل باشد که نام کرتیر در کتیبه پایکولی با عنوان «موبد اورمزد» آمده است و هنوز هیچ مشخص نیست که بر سر کرتیر و دار و دسته او چه آمد؛ زیرا به دلیل شکستگی و فرو ریختگی در کتیبه، فهم این مسأله از نوشتار مشخص نیست. همچنین نرسی در آغاز، همان سیاست شاهان قبلی را در مورد تعقیب و آزار مانویان به عنوان اقلیتی طرد شده ادامه می‌داد (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۳۸۳؛ کریستن سن، ۱۳۷۷: ۲۸۷) (۷) و تنها پس از آنکه این گروه از سوی «عمرودی» شاه استان اپگاران در پیشگاه شاه مورد وساطت قرار می‌گیرد و اینکه نرسی حمایت آنها را باعث به دست آوردن هواخواهانی در اعماق پشت جبهه خصم (امپراطوری روم) می‌بیند، (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۴۴۵)، حاضر به کنار آمدن با این جماعت و آزاد گذاردن آنها می‌شود و این اقدام نرسی احتمالاً به دلیل نگرش سیاسی وی که آن را به نفع دولت نوپای خود می‌داند، بوده است و نه اعتقاد قلبی و تسامح ذاتی وی در آزاد گذاردن اقلیت‌های دیگر. زیرا با رجوع به رخدادهای این عصر ملاحظه می‌گردد که دیوکلسین امپراتور روم از مانویان که آن را دینی ایرانی می‌دانست هراس داشت و گسترش آنان در قلمرو خویش را به سبب اینکه آنها را هواخواه نرسی و سیاست‌های ایرانیان می‌پنداشت، تهدیدی برای خود می‌دانست

(widengren, 1965, p. 118). براین اساس تغییر سیاست نرسی در مواجهه با این دین نوظهور و حمایت از مانویان که توانسته بودند در قلمرو دشمن رخنه کنند، توجیه می گردد.

نشانه ای که برخی پژوهشگران دلیل نگرش مخالف نرسی به سیاست دولت های دو بهرام پیشین در مورد حمایت از روحانیت و شخص کرتیر می دانند و آن را ملاک سخن خویش برای دست داشتن کرتیر و روحانیت در روی کار آمدن رقیبان نرسی و دور ماندن وی از تخت سلطنت ذکر کرده اند، صحنه تاجگذاری نرسی در نقوش و کتیبه ها می باشد، در این مورد لوکونین اظهار می دارد که: «نرسی با ستاندن حلقه سلطنتی از آناهیتا قصد دارد که اعلام کند نفوذ و قدرت غیر قابل تقسیم «موبد اورمزد» در همه کارهای دولتی پایان یافته و قدرت شهریاری و کارهای دولتی، از این پس در دست او تمرکز خواهد یافت» (لوکونین، ۱۳۸۴: ۱۹۴؛ موسوی حاجی، ۱۳۷۷: ۱۳۴-۱۳۷) همچنین گفته می شود که نرسی سبک تازه مجسمه سازی بهرام دوم را رد کرد و صحنه دیهیم بخشی خود را به سبکی مبتنی بر تکنیک دارای تزینات مفصل و خود نمایانه تزین کرد. نکته غیر عادی در این نقش برجسته آن است که دیهیم بخشی به جای اهورامزدا توسط آناهیتا انجام می شود (سر افراز، فیروز مندی، ۱۳۷۳: ۳۷۸؛ لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۹۷-۱۹۵) با توجه به اینکه نرسی مقام پرستاری «آتشکده آناهیتا» را که تا زمان بهرام دوم در دست خاندان سلطنتی بود، دوباره از دست دستگاه روحانیت (خاصه کرتیر) خارج ساخته و به جایگاه پیشین خود برگرداند، این امر آنگونه که دیگر پژوهشگران معتقدند احتمالاً باز تاب آزردهی نرسی از جناح گیری روحانیت بر علیه وی در دوره پیشین بوده است. البته هنوز در مورد سیاست نرسی در مورد دین رسمی کشور و روحانیت مزدیسنی که حامیان آن بودند، جای بحث و چون و چرا است. با توجه به مواردی که در بالا ذکر شد، صحبت از نگرش خاص نرسی در مقابل این مسائل، کار ساده ای نیست. فرای می نویسد: «شاهدی که نشان دهد در زمان نرسی دگرگونی ژرفی در روش دینی روی داده باشد؛ مثلاً پیروزی هیربدان بر موبدان یا آناهیتا بر اهورامزدا در دست نیست و به عقیده وی دگرگونی از آن جهت است که اندکی شور دینداری و آزار دیگران آرام گرفت و دیگر باره آغاز شد» (فرای، ۱۳۶۸: ۳۵۵)

بنابراین در مقابل فرضیه فوق باید یاد آور گردیم که با توجه به اینکه نرسی (پایکولی؛ ۱-۶ b) در کنار آناهیتا همواره از اهورامزدا نام می برد (دوشن گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۳) و حتی ابتدا اهورامزدا، همه ایزدان و سپس آناهیتا را عنوان می کند (Humbach and Skjærvø, 1983: 14)، صحبت از غلبه و پیروزی آناهیتا بر اهورامزدا سخنی سنجیده به نظر نمی رسد؛ بلکه شاید بتوان گفت که به آناهیتا شخصیت سمبولیک با اهورامزدا داده شده است (سرفراز-فیروز مندی، همان، ۱۳۷۳: ۳۷۸) و اما در مورد تسامح

نرسی و فروکش کردن «شور دینداری» و تعقیب و گریز دیگران لازم به ذکر است که شاید به دلیل آغاز شدن فصلی جدید در برخورد های خصمانه دولت ساسانی با همسایه غربی خویش (روم) باشد که وقتی در آنجا اقلیت های دینی مانند مسیحیت و مانویت (به عنوان دینی ایرانی)، مورد تعقیب و آزار واقع گردید. نرسی نگرش خود را به این مسأله عدم حمایت از دین مزدیسنی به عنوان دینی واحد در امپراطوری و آزاد گذاردن اقلیت های دینی معطوف داشت و در این مورد در مقابل خصم خویش قرار گرفت و نگرشی مخالف با نگرش وی برای خود اختیار کرد.

باری نرسی در پیمودن راه پیشینیان تغییر چندانی انجام نداد و سیاست داخلی وی را تا حدودی می توان ادامه سیاستی قلمداد کرد که شهریاران پیشین برای تمرکز بخشی بر دین و دولت در پیش گرفته بودند و برخی تغییرات در این سیر سیاسی و سیاست مذهبی را باید به اختلاف نظر نرسی در قدرت گیری برخی ارکان ها و دستگاه های قدرت (همچون دستگاه دینی) و دشمنی با برخی نجبا و بزرگان قلمداد کرد که باعث گردید برخی القاب و عناوین متعلق به این نجبا و روحانیون توسط نرسی (مانند پرستاری معبد آناهیتا) از آنها باز ستانده شود و به جایگاه پیشین خود باز گردد و دستگاه دینی که گویا در این جدال، به طرفداری از سکانشاه برخاسته بود، آسیب فراوان دید و دچار ضعف و فتور گردید؛ البته دربار و دستگاه دینی مزدیسنی چندان با هم همگام نبودند و شاهنشاه و دربار ساسانی از برگزیدن این دستگاه دینی و اختیار فراوان دادن به روحانیان مزدیسنی، شاید تنها درصدد بودند از این طریق به سرزمین ساسانی احاطه بیشتر و بهتری داشته باشند. همانگونه که این سیاست را شاپور اول (و تا حدودی هرمزداردشیر) این بار در گرایش به مانی نشان دادند. اما سرانجام این دستگاه دینی با قدرت گیری در بحران های جانشینی و به ویژه در جناح گیری علیه سلطنت نرسی حضور یافتند و این سبب شد که نرسی بعد از روی کار آمدن، تا آنجا که ممکن بود پای آنها را از امور سلطنتی و جامعه ساسانی کنار بزند، وی در این امر تا بدانجا پیش رفت که «دیگر به آتشکده ها نمی رفت و چون در این باره با او سخن گفتند، گفت: خدمت به خداوند مرا از خدمت به آتش باز می دارد» (ثعالبی، ۱۳۷۳: ۳۲۶).

نرسی پس از تصاحب قدرت برای کسب وجهه ای مطلوب در نزد نظامیان عالی رتبه و دولتمردان بین النهرینی که وی را در کسب قدرت یاری داده بودند و به منظور جبران ضعفی که در عصر بهرام ها در عرصه سیاست خارجی رخ داده بود، تیرداد را با شکستی از ارمنستان دور ساخته و در نبرد دیگر، گالریوس، داماد دیوکلسین قیصر روم را که به یاری تیرداد و به جنگ نرسی آمده بود را متحمل شکست سنگینی نمود (۲۹۶ م). (وینتر، دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۹؛ رجبی، ۱۳۸۲: ۱۵۰) (۸) اما گویا غرور وی نگذاشت شادمانی از این کامیابی به درازا بکشد به گونه ای که در تهاجمی دیگر خود به زحمت از

میدان نبرد گریخت و حرمسرایش (همسران، فرزندان، خواهرانش) و بسیاری از مقامات عالی رتبه به اسارت درآمدند. همچنین بین النهرین توسط رومیان بازستانده شد و تیرداد به عنوان پادشاه ارمنستان به جای خویش بازگشت (وینتر، دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۸؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۳۱؛ Rawlinson, ibid: 122) و نرسی مجبور به معاهده ای سنگین و واگذاری برخی ایالات مهم غربی به رومیان گردید (وینتر، بئاته، ۱۳۸۶: ۲۰؛ سایکس، ۱۳۳۵: ۵۵۹-۵۵۸؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۳۳؛ پیرنیا، ۱۳۷۵: ۲۷۴۵؛ نصراله زاده، ۱۳۸۴: ۱۹۷؛ نیز نک: آمین مارسلن، ۱۳۱۰: ۱۲۵).

باری پس از این صلح که نرسی و دیگر بزرگان آنرا وهنی برای ایران می دانستند به ویژه با توجه به این مورد که نرسی به عنوان شاهنشاهی نظامی که قصد باز گرداندن شکوه ایران دوران اردشیر و استرداد سرزمین های تسخیر شده در دوره دو بهرام پیشین را داشت؛ به روی کار آمده بود تمام غرور و شکوه وی درهم شکست، از اینرو هر چند پس از طی چند سال و احتمالاً پس از اینکه متوجه شد یارای جبران شکست خصم غربی را ندارد، خود را مجبور به کناره گیری از تخت سلطنت دید و در سال ۳۰۱ م به نفع فرزندش هرمزد استعفا نمود و برای گذراندن مابقی عمر عزلت گزید و طبق گفته نویسندگان کلاسیک، موضوع مهمش را بعد از این اندیشیدن به مرگ و آماده سازی خود به آن امر قرار داد. (Rawlinson, 1876: 124) در مورد سال های بعد از کناره گیری نرسی چیزی دانسته نیست، با این همه مشهور است که او قبل از مرگ فرزند خود، هرمزد دوم (۳۰۹ م)، فوت شده است و برخی مرگ وی را مطابق با گزارش ارمنیان و در سال ۳۰۶ م، مورد ملاحظه قرار می دهند و محتمل می دانند (سایکس، ۱۳۳۵: ۵۵۹؛ هوار، ۱۳۷۹: ۱۲۸؛ Rawlinson, 1876: 138) اما آنگونه که نولدکه عنوان می دارد، اگر نخستین سال سلطنت نرسی را مصادف با نهم سپتامبر ۲۹۳ مسیحی بدانیم، پایان سلطنت وی را همزمان با آغاز پادشاهی هرمزد دوم؛ یعنی هفتم سپتامبر ۳۰۲ مسیحی باید دانست که طبق این محاسبه، مدت سلطنت نرسی را باید ۹ سال محسوب داشت (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۳۹-۴۳۸) (۹).

## نتیجه

با بررسی سنگ نوشته های ساسانی و جایگاه و مقام نرسی در این نوشته ها و نگاره ها می توان به درستی ترتیب و تقدم به تخت نشینی شهریاران پس از شاپور اول را نمایان ساخت. در واقع با توجه به ذکر نام نرسی در کتیبه شاپور پس از سایر برادران و با توجه به نگاره هایی که در آنها ولیعهد هر پادشاه به تصویر کشیده شده است و تصویر نرسی نیز در برخی از آنان به عنوان یاری دهنده پادشاه وقت

وجود دارد و اینکه نرسی پس از تاج ستانی هیچ تغییری در این نگاره‌ها پدید نیاورده است، نمی‌توان برای نرسی در به تخت نشینی، پیش از هرمزد اردشیر و سایر بهرام‌ها، حقی قائل گردید. بنابراین خیزش نرسی را برای کسب قدرت نباید حق طلبی وی و نشانگر مقدم بودن شهریاری او بر برادران دیگر دانست، زیرا بر اساس گزارش‌های موجود و سنگ نگاره‌های این دوران به خوبی آشکار است که دستیابی دو برادر نرسی: هرمزداردشیر، بهرام اول و همچنین بهرام بهرامان فرزند بهرام اول به تخت و تاج کاملاً روال قانونی را طی کرده است و همانگونه که در بررسی‌ها مشخص گردید، حتی ستاندن شهریاری از بهرام سکانشاه، که به طور مشروع جانشین پدر شده بود، را نیز غصب سلطنت توسط نرسی باید قلمداد کرد که با یاری حامیان وی که مخالف سیاست‌های بهرام دوم و پدرش بودند، تحقق یافت. با این همه نرسی برای اداره بهتر کشور و تثبیت قدرت خویش، دست به اقداماتی زد که برخی از آنان را باید در جهتی مخالف با سیاست‌های شهریاران پس از شاپور و به ویژه بهرام‌ها و همچنین باهدف کاستن از قدرت دین مردان محسوب داشت؛ در واقع کسانی که در جریان خیزش نرسی برای تخت و تاج، در جبهه مخالف وی قرار گرفته بودند. در این راستا نرسی اگر مجال بیشتری برای سلطنت می‌یافت و یا درگیر جنگ با رومی‌ها نمی‌گشت، احتمالاً می‌توانست اقتدار روحانیان را تا حد بیشتری در هم کوبد، اما فرصت آن را نیافت و بعد از مرگ وی، روحانیون مزدیسنی در سلطنت هرمزد دوم و بعد از آن به تجدید قدرت خویش پرداختند که البته هرگز نتوانستند مانند زمان پیش از نرسی در عرصه سیاسی و کسب مقام و منصبی همسان با کرتیر پیش رفته و اقتدار سابق را احیا کنند.



### یادداشت‌ها

- ۱- ترجمه‌ی یونانی این عنوان «اپیترون» می باشد. (مشکور، ۱۳۷۸: ۲۱۰).
- ۲- حتی برخی پژوهشگران به برحق بودن پادشاهی هرمزد اردشیر و تقدم وی بر دیگر برادران با دیده‌ شک می نگرند (Shayegan, 2004 : 462-463)، در مقابل این فرضیه بنگرید به: (کاویانی پویا، ۱۳۸۹: ۸۳-۸۱)
- ۳- البته برخی پژوهشگران در مورد این مرد که که تقدیم کننده گل می باشد، نظرات دیگری دارند. لوکونین معتقد است که این تصویر شاید کرتیر باشد و تصویر شاپور دختک می تواند بازنمایی ایزد بانو اناهید باشد. (لوکونین، ۱۳۸۴: ۱۸۱ و ۳۱۷)، زاره آن صحنه را صحنه تاجگذاری شهبانو توسط اهورامزدا می داند. رک. (نصراله زاده، ۱۳۸۴: ۸۹)
- ۴- با این کار ورهران سنت تمام نیا کانش را که احتمالاً نسل اندر نسل مقام موبد آناهیتا در استخر را میراث می بردند، زیر پا نهاد و این لقب روحانی بسیار مهم از قدرت شاهی جدا گردید (دوشن گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۰)
- ۵- برخی این عنوان را بر سکه بهرام اول اینگونه تحلیل می کنند: شاید با این کار بهرام اول می خواسته بر حقانیت خود در هنگامی که بر دست یافتن به تاج و تخت کشاکش می رفته، پای فشارد. رک؛ (دوشن گیمن، ۱۳۷۷: ۳۳)
- ۶- فرای احتمال می دهد که چون نرسی می گوید از ارمنستان به ایرانشهر آمد، این نشان دهنده این است که ارمنستان در این هنگام جزو ایران شمرده نمی شد. و معقولتر این می داند که لقب «شاه ارامنه» را که در پایکولی ذکر شده را از آن تیرداد عنوان کنیم. (فرای، ۱۳۷۳: ۲۳۰؛ فرای، ۱۳۸۳: ۴۰۹). اما به نظر می رسد که نرسی باید در یک نقطه ای از ارمنستان حکومت می کرده باشد و تمام منطقه ارمنستان در این هنگام در دست روم نمی توانسته بوده باشد و در واقع در این هنگام نرسی به سرزمین بزرگ اسورستان و نوت حکومت می کرده که از تیسفون زیاد دور نبوده است.
- ۷- فرای عدم نابودی کتیبه های کرتیر توسط نرسی دلیلی بر فقدان دشمنی بین نرسی و کرتیر می داند. (۱۳۷۷: ۳۵۴)
- ۸- برخی برخورد اول با نرسی را نتیجه سه جنگ می دانند که در نبرد آخرین به شکست گالریوس انجامید. رک (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۴۴۷-۴۴۶. نیز بنگرید به: Rawlinson. 1876: 120)
- ۹- منابع کلاسیک نیز تقریباً متفقاً مدت سلطنت نرسی را ۹ سال و بر اثر مرگ طبیعی دانسته اند (ثعالبی، ۱۳۷۳: ۳۲۶؛ بلعمی: ۹۰۳. نولدکه، به نقل از طبری، ۸۱). موسی خورنی نیز پادشاهی نرسی را همانند مورخان پارسی و تازی ۹ سال می داند (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۱۷۵) فردوسی نیز سلطنت نرسی را نه سال ذکر می کند (فردوسی، ۱۹۶۸: ۲۱۵).

همی زیست نه سال با رای و پند  
جهان را سخن گفتنش سودمند  
چو روزش فراز آمد و بخت شوم  
شد آن ترک پولاد برسان موم.

## منابع

- آگاتانجلوس (۱۳۸۰) تاریخ ارمنیان. ترجمه گارون سارکسیان. چاپ اول. نائیری.
- آمیتن مارسلن (۱۳۱۰) جنگ شاپور ذوالکثاف با یولیانیوس امپراتور روم. ترجمه محمد صادق اتابکی. تهران: چاخانه خورشید.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۵) تکلمه و ترجمه تاریخ طبری. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: انتشارات زوار.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲) آثارالباقیه. تهران: ابن سینا.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۵) تاریخ ایران باستان. تهران: دنیای کتاب.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۷۳) تاریخ ثعالبی. جلد اول. تهران: نشر نقره.
- خواند میر، غیاث الدین (۱۳۶۲) تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. تهران: چاپخانه حیدری.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳) شاهنشاهی ساسانی. ترجمه ی مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- دوشن گیمین، ژ (۱۳۷۷) دین زرتشت. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان. ترجمه حسن انوشه. جلد سوم. قسمت دوم. تهران: امیرکبیر.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۲) هزاره های گمشده. جلد پنجم. تهران: نشر توس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲) تاریخ مردم ایران. جلد ۱. تهران: امیرکبیر.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۵) تاریخ ایران. ترجمه فخر داعی گیلانی. جلد ۱. تهران: دنیای کتاب.
- سرافراز، علی؛ فیروز مندی، بهمن (۱۳۷۳) ماده، هخامنشی، اشکانی، ساسانی. تهران: جهاد دانشگاهی هنر.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴) مبانی تاریخ ساسانیان. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر فروزان.
- عریان، سعید (۱۳۸۲) راهنمای کتیبه های ایرانی میانه. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- فرای، رن (۱۳۶۸) میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، رن (۱۳۷۳) تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان. ج ۳/۲. گردآورنده: احسانیارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- فرای، رن (۱۳۸۳) تاریخ باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۸) شاهنامه. چاپ مسکو. اداره انتشارات دانش. جلد هفتم. تهران: شعبه ادبیات خاور.
- کاویانی پویا، حمید (۱۳۸۹) هرمزد اردشیر نخستین شاهنشاه اورمزد نام. نامه ایران باستان مجله بین المللی مطالعات ایرانی. سال دهم. شماره اول و دوم. انتشارات مرکز دانشگاهی.

کریستن سن، آرتور (۱۳۷۷) ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.  
گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۲) تاریخ گردیزی. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: چاپخانه ارمغان.  
گیبون، ادوارد (۱۳۷۳) انحطاط و سقوط امپراطوری روم. ترجمه ابوالقاسم طاهری. تهران: علمی و فرهنگی.

گیرشمن، رمان (۱۳۷۸) بیشاپور. ترجمه اصغر کریمی. جلد ۱. تهران: میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).  
لوکونین، ولادیمیر (۱۳۷۲) تمدن ایران ساسانی. ترجمه ی عنایت الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی.  
مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳) ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی. ترجمه میر احمدی. تهران: اطلاعات.

مشکور، محمد جواد (۱۳۷۸) کرتیر یا تنسر، نامه باستان. مجموعه مقالات دکتر محمد جواد مشکور، به اهتمام سعید میرمحمد صادق، نادره جلالی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
مشکور، محمد جواد (۲۵۳۷) ایران در عهد باستان. تهران: سازمان انتشارات اشرفی.  
موسوی حاجی، سید رسول (۱۳۷۷) بانوی حاضر در نقش برجسته نرسی آناهیتاست یا شاپور دختک. مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال چهارم، شماره ۱ اول، بهار و تابستان، ۱۳۴-۱۳۷.

موسوی خورنی (۱۳۸۰) تاریخ ارمنیان. ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک). تهران: کتابخانه ملی ایران.  
نصراله زاده، سیروس (۱۳۸۴) نام تبار شناسی ساسانیان از آغاز تا هرمزد دوم. تهران: پژوهشکده زبان و گویش.

نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) تاریخ ایرانیان و عربها. ترجمه ی عباس زریاب خوئی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ویدن گرن، گنو (۱۳۷۷) دینهای ایران. ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ. تهران: انتشارات آگاهان ایده.  
وینتر، انگلبرت، بئاته، دیکناس (۱۳۸۶) روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: فرزانه روز.

هوار، کلمان (۱۳۷۹) ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.  
هیتس، والتر، (۱۳۸۵) یافته های تازه از ایران باستان. ترجمه دکتر پرویز رجبی. تهران: ققنوس.

Agathangelos (1976) History of the Armenians, Translation and Commentary by R.W. Thomson, state University of New York press, Albany,.

Agathias, "Agathias and the Persian", Enterd by warren soward, Californian, state university, Fullerton, www. Sasanica.com.

*Humbach, Helmut and Skjærvø (1983). Prods O, The Sassanian Inscription of Paikuli, Part 3.1 Restored text and translation by Prods Skjærvø, Munich, Germany.*

*Klima, O, (1988) "BAHRAM III", Encyclopaedia iranica, Vol. III. Fasc. 5, pp. 514-522*

*RAWLINSON, G (1876), SEVENTH GREAT ORIENTAL MONARCHY, London,*

*Shahbazi, Sh, (1988) "BAHRAM II", Encyclopaedia iranica, Vol. III, Fasc. 5, pp. 514-522,*

*Shahbazi, A. Shapur, (2004) "HORMOZD KUŠĀNŠĀH." Encyclopaedia Iranica, XL, <http://www.iranica.com>.*

*Shayegan, rahim, (2004) "Hormozd I", encyclopaedia, iranica, Vol. XII, Fasc. 5, pp. 462-464.*

*Widengren, Geo, (1965), Mani and Manichaeism, New York.*

